

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

یادداشت:

تهاجم همه جانبه ای را که امپریالیزم با تمام شدت وحدت علیه مردم ما به پیش می برد، به جنگ توپ و تانک محدود نگریده در سایر عرصه ها نیز به وسیله عمال خویش هست و بود مردم ما را زیر حمله قرار می دهد. از آن جمله با استفاده از فقر روز افزون مردم و بر پایه جنایاتی که اسلام سیاسی در افغانستان مرتکب آن گردیده، مسیونر های مذهبی در حمایت کشور های متجاوز به تبلیغ ادیان خویش و اسلام زدائی آشکار اشتغال دارند؛ تا باشد با تغییر دین اهداف خویش را برآورده سازند. هر چند می توان در حدی دین را امر خصوصی افراد دانسته، تصمیم گیری در مورد آنها نیز امر خصوصی تلقی نمود با آنها اهمیت تصمیم گیری آگاهانه ما را برآن داشت تا این نوشته ارزشمند را در اختیار شما خوانندگان گرانقدر قرار دهیم.

پورتال AA-AA

کارل کائوتسکی

ترجمه: احمد خزاعی

بنیادهای مسیحیت

به ادامه گذشته

دفتر دوم: جامعه در روم باستان

یکم: اقتصاد برده داری

نازل بودن فن آوری در اقتصاد برده داری

افزایش تولید کالایی در کشاورزی نیز گسترش تقسیم کار را به همراه آورد. سطح علم در کشاورزی در کشورهای که به کشاورزی در مزارع بزرگ اشتغال داشتند- مانند کارتاژ و روم- به اندازه اروپای قرن هیجدهم پیشرفته بود. اما نیروی کاری که بتواند این نظریه ها را به کار بندد وجود نداشت. طبیعتاً این نظریه ها را فقط در مزارع بزرگ می شد به کار بست. اما کشاورزی در مزارع بزرگ با استفاده از نیروی کار برده گان صورت می گرفت. برده هایی که در چنین مزارعی به ضرب تازیانه به کار گمارده می شدند دیگر بخشی از خانواده پدر سالار نبودند و بیشتر تمایل به زیان رساندن به ارباب خود داشتند تا خدمت کردن به او. برده ها کینه و نفرت خود از اربابشان را سر حیواناتی که در مزرعه نگه داری می شدند و روی ابزار کار خالی می کردند. به همین علت نمی شد ابزار کار ظریف و پیشرفته به دست برده ها سپرد زیرا آنها را خیلی زود می شکستند و از بین می بردند. ابزار کار در مزارع بزرگ کشاورزی کار آیی چندانی نداشتند و سطح تولید در این مزارع به مراتب پایین تر از مزارع دهقانی بود. پلینی، در قرن اول میلادی، خاطر نشان می کند، که هنگامی که صاحبان املاک خود مستقیماً به تولید می پرداختند مزارع از باروری به مراتب بیشتری برخوردار بودند. جنگ های تجاوزکارانه ای که امپراتوری روم مدام در گیر آن بود، برده های ارزان، زمین

های وسیع و غنایم بی شماری را در اختیار زمین داران بزرگ قرار می داد و اقتصاد برده داری را گسترش باز هم بیشتری می بخشید. گسترش مزارع بزرگ پا به پای تضعیف و سلب مالکیت از زمینداران کوچک و دهقانان آزاد پیش می رفت و آنها را به اجاره نشین هایی وابسته تبدیل می کرد.

خدمت اجباری در ارتش، رباخواری و استفاده زمینداران بزرگ از نیروی کار ارزان برده ها، عواملی بودند که دهقانان و زمینداران کوچک را به نابودی می کشاند و باعث تمرکز هرچه بیشتر زمین در دست زمینداران بزرگ می شدند. اما این فرایند تمرکز در دوران باستان تفاوت زیادی با فرایند تمرکز در دوران سرمایه داری دارد. در دوران سرمایه داری، رقابت است که باعث تمرکز و سلب مالکیت از مالکان کوچک تر می شود. سرمایه دار نوین باید بخش بزرگی از سود خود را صرف بهبود بخشیدن و ارتقاء مبنای فنی و ابزارهای تولید و گسترش بخشیدن به موسسه تولیدی خود کند تا بتواند از رقبای خود پیشی گیرد و آنها را به شکست بکشاند. چنین کاری برای برده دار دوران باستان ضرورتی نداشت. ارباب برده دار تمامی مازاد را برای مصارف شخصی به کار می برد و از مصرف آن برای ارتقاء بخشیدن به مبنای فنی تولید؛ خود داری می کرد. در نتیجه، مبنای فنی تولید در موسسه تولیدی مبتنی بر برده داری، در واقع حتی پایین تر از مبنای فنی تولید در مزارع دهقانی بود. ارباب برده دار نمی توانست ابزارهای ظریف و گران قیمتی در اختیار برده هایش قرار دهد. در حالی که مزارع کوچکتر به علت استفاده از کار اعضاء خانوار صاحب زمین و اعمال مراقبت های لازم می توانستند از ابزارهای بهتر و پیشرفته تری استفاده کنند. از آنجا که دهقانان و زمینداران کوچک و متوسط از امکان مالی لازم و زمینداران بزرگ برده دار از انگیزه لازم برای ارتقاء بخشیدن به مبنای فنی تولید، برخوردار نبودند؛ زمینه لازم برای کاربرد علم، تکنولوژی پیشرفته تر و ماشین آلات در دوران باستان فراهم نبود. متفکران، دانشمندان و مخترعین نیز انگیزه ای برای دست زدن به اختراعات و اکتشافات نداشتند.

تنها راه دست یافتن به سود برای مالکان بزرگ در دنیای باستان داشتن برده هایی بی اندازه ارزان قیمت بود، و جنگ تنها راه موثر برای دست یافتن به چنین برده هایی و گسترش بخشیدن باز هم بیشتر به وسعت املاکشان بود. از زمان جنگ های کارتاژ، نیاز به برده ارزان، یکی از قوی ترین انگیزه ها در برنامه توسعه طلبانه امپراتوری روم بود. برنامه توسعه طلبانه مزبور در طی دو قرن تمامی سرزمین های مدیترانه ای را فتح کرد و در زمان مسیح از فتح سرزمین گل به سوی تسخیر آلمان، که بهترین برده ها را در دسترس می گذاشت؛ در حرکت بود.

با وجود برخی شباهت ها میان موسسات بزرگ در دوران باستان و موسسات بزرگ سرمایه داری کنونی، تفاوت های عمده ای در شیوه استفاده از مازاد در این دو نوع موسسه وجود دارد. در حالی که در موسسات سرمایه داری، مازاد عمدتاً برای انباشت سرمایه، تهیه ماشین آلات جدید و ارتقاء مبنای فنی تولید به کار می رود در دوران برده داری این مازاد، عمدتاً برای خوشگذرانی ارباب برده دار و گه گاه برای خرید زمین های جدید و خرید برده های جدید به کار می رفت. انباشت سرمایه برای تولید ابزارهای جدید تر و پیشرفته تر تولید نمی توانست در میان باشد زیرا چنین ابزارهایی در تولید مبتنی بر برده داری نمی توانست مورد استفاده قرار گیرد. اگر ویژه گی دوران سرمایه داری انباشت سرمایه است ویژگی روم اشرافی جستجوی لذت، اسراف، ولخرجی و تجمل پرستی بوده است.

افزایش تجمل، افزایش تعداد برده های خانگی را، که برای خدمات شخصی مورد استفاده قرار می گرفتند؛ به همراه داشت. و هر چه برده ها ارزان تر می شدند بر تعداد برده های خانگی افزوده می شد. در خانواده اشرافی تعداد این گونه برده گاه به هزاران نفر می رسید. در میان برده های خانگی آشپزها، موسیقی دان ها، نوازنده گان، پزشکان، هنرمندان، معلمان، شاعران و نویسندگان و حتی فیلسوفان دیده می شدند. به این ترتیب دو گروه برده وجود داشتند: برده های تربیت شده، برای خدمات شخصی در خانواده های شهری به کار می رفتند و برده های "وحشی"، برای ثروت اندوزی ارباب مورد استفاده قرار می گرفتند. این گروه از برده ها معمولاً، خلاف برده هایی که در کشتزارها و معادن و مراکز تولیدی دیگر برای تولید کالا به کار گرفته می شدند، زندگی نسبتاً راحتی داشتند و حتی گاه در تجمل زندگی می کردند.

با ارزان شدن برده ها تحولات عمده ای در سطح جامعه به وقوع پیوست:

۱- از یک سو، به علت افزایش یافتن تعداد برده های هر واحد تولیدی، جدایی برده های تولید کننده از ارباب ها روز به روز بیشتر و رفتار با این گروه از برده ها روز به روز بدتر و سختگیرانه تر شد. ارزان بودن برده ها خود عاملی شد، که رفتاری هر چه بی رحمانه تر را در مورد آنها و حتی کشتنشان را، تبدیل به امری عادی کند. پیش از این، بالابودن قیمت برده مانع از کشتن و مجروح کردن او می شد.

۲- افزایش برده های خانگی را به دنبال آورد که به معنی افزایش عناصر غیر مولد در جامعه بود.

۳- دهقانان و صنعتگران شهری که با خانه خرابی روز افزونی روبه رو بودند به صف پرولتاریای شهری می پیوستند و روز به روز آن را انبوه تر می کردند.

۴- افزایش مداوم تعداد برده ها به خانه وارهای برده دار امکان می داد که تمام نیازهای خود را در درون خانوار تولید کنند. به این ترتیب، کار آزاد بیش از پیش جای خود را به کار برده ها می داد. این گونه تولید، برای خود مصرفی به معنی جایگزین شدن هر چه بیشتر کار آزاد با کار برده گان بود که خود بارآوری کار و مبنای فنی و علمی آن را روز به روز کاهش بیشتری می داد.

یکی از نشانه‌هایی که، پیشاپیش روند سقوط امپراطوری روم را آشکارا نشان می‌داد، این بود که طبقات حاکم، از هر گونه فعالیتی روگردان شده بودند و همه کارها را حتی در علم و سیاست به دست برده‌ها سپرده بودند. کار بردگان در یونان، در آغاز فراغت کامل را برای اربابان به خاطر حکومت کردن بر کشور و اندیشیدن در باره‌ترین مسایل زندگی فراهم آورد. اما با افزایش روز افزون ما زاد و تمرکز آن در دست عده‌ای، هرچه کمتر از طریق تمرکز هر چه بیشتر مالکیت زمین، وسعت یافتن کشتزارها (لاتیفونداه‌ها) و رشد تعداد برده‌ها را خرج کردن، مصرف کردن و در واقع هدر دادن این مازاد، تبدیل به مهمترین وظیفه و کارکرد اجتماعی طبقات حاکم شد. رقابت در ریخت و پاش کردن، عیاشی کردن و اتلاف منابع و مازاد اجتماعی حاصل از کار برده‌ها روز به روز شدت بیشتری می‌یافت. این فرایند در روم حتی از یونان هم کوتاه‌تر بود، چرا که روم هنگامی از این شیوه تولید بهره‌مند شد که در سطح فرهنگی به مراتب پایین‌تری قرار داشت. قدرت یونان اساساً در مقابله با اقوام وحشی گسترش یافت و برده‌های آنها وحشیانه بودند که چیزی برای آموختن به یونانیان نداشتند و یونانیان نیازی به این که اداره کشور را به دست آنها بسپارند؛ نداشتند. عکس آن، فرمانروایی روم به زودی مناطق متمدن و باستانی شرق را در بر گرفت که خود ثروت‌های افسانه‌یی و همچنین، برده‌هایی را در دسترس رومی‌ها قرار داد، که از نظر دانش در سطحی به مراتب بالاتر از رومی‌ها قرار داشتند. رومی‌ها ناگزیر بودند از این برده‌ها بیاموزند و امور کشور را به دست آنها بسپارند. در دوران امپراتوری، اشرافیت کلان زمیندار به گونه‌ای روز افزون ناگزیر شد که عرصه‌ها را برای برده‌های وابسته به خانواده امپراتور و برده‌های سابق که اکنون آزاد، اما متعهد به ادامه خدمت به ارباب پیشین خود بودند؛ خالی کند. تنها کاری که اکنون برای صاحبان کشتزارهای بزرگ (لاتیفونداه‌ها) و انگل‌های بیشتر وابسته به آنها باقی مانده بود عیاشی کردن بود. اما این عیش و عشرت‌ها به زودی کهنه، یک نواخت و تکراری می‌شدند و ارباب‌های رومی می‌بایست دنبال خوشی‌های جدیدی می‌گشتند. تفریحات تبه‌کارانه، بی‌رحمانه، و مفسده‌آمیز، پا به پای ریخت و پاش‌های خانمان برباد ده، نتیجه‌گیر ناپذیر این لذت‌جویی‌ها بود. اما لذت‌جویی افسار گسیخته، سرانجام به سرخورده‌گی، دلزده‌گی از لذت‌ها، افسرده‌گی و بی‌زاری از زندگی می‌انجامد. نومیدی و اشتیاق به مردن و همچنین، آرزوی دست یافتن به یک زندگی متعالی، تبدیل به پدیده‌ای فراگیر شده بود؛ اما بی‌زاری از کار چنان ریشه‌های عمیقی در مردم داشت که این آرزوی زندگی متعالی خود را تنها به صورت آرزوی رهایی یافتن از نیازهای جسمانی نشان می‌داد.

در میان بهترین افراد وابسته به افسار استثمارگر احساس شرم از این واقعیت، که خوشی، رفاه و آسایش آنها مبتنی بر نابودی دهقانان آزاد و استثمارگری بر هزاران برده در معدن‌ها و کشتزارهای بزرگ است؛ پا گرفت. احساس سرخورده‌گی همچنین همدردی با برده‌ها را تقویت کرد، که درست در نقطه مقابل بی‌رحمی‌ها و اعمال قساوت‌آمیزی نسبت به برده‌ها قرار داشت، که خود را در نمایش‌های گلابیاتوری نشان می‌داد. این تعالی‌جویی خود را در نفرت نسبت به حرص و آز، مال‌جویی و زراندوزی و پولدوستی نشان می‌داد.

پلینی در کتاب خود به نام "تاریخ طبیعی" می‌گوید: "می‌دانیم که اسپارتاکوس (رهبر قیام بردگان) نمی‌گذاشت که در اردوگاهش طلا یا نقره وجود داشته باشد. این برده‌های فراری ما چقدر در عظمت روح از ما برترند!" تحت حاکمیت این طبقه که بخشی از آن خود را در جستجوی جنون‌آمیز خوش‌گذرانی، پول‌پرستی و قساوت به تباهی می‌کشید و بخشی دیگر نسبت به تهیدستان احساس همدردی می‌کرد، از پول و خوش‌گذرانی نفرت داشت و حتی در آرزوی مرگ بود: در دوران فرمانروایی این طبقه گروه‌بشماری از برده‌های زحمتکش وجود داشتند که با آنها از حیوانات باربر، بیشتر بد رفتاری می‌شد. این مردان و زنان از ملیت‌های مختلف بودند، که در زنجیر و زیر ضربه‌های تازیانه به کار کشیده می‌شدند. مشقت و رنج بی‌پایان، آرزوی انتقام را مدام در سینه این برده‌ها شعله‌ور و آنها را آماده برای شورش و قیامی قهرآمیز نگه می‌داشت. این برده‌ها، اما به خاطر این که اکثراً متعلق به ملت‌های وحشی بودند و در نتیجه از سطح شعور و آگاهی‌پایینی بر خوردار بودند، توانائی سرنگون کردن نظام موجود و برپاکردن نظامی نوین را نداشتند، گرچه افراد بسیار آگاه و برجسته‌ای که در میان آنها بودند چنین هدفی را مد نظر داشتند. گریختن تنها نوع آزادی بود، که آنها می‌توانستند به آن دست یابند: گریختن و به یاغیان و راهزنان پیوستن و یا گریختن و از مرز گذشتن و به دشمنان امپراتوری پیوستن.

در بالای سر این میلیون‌ها سیه‌روزترین انسان، صدها هزار برده وجود داشتند، که غالباً غرق در رفاه و تنعم بودند و همواره شاهد و موضوع وحشیانه‌ترین و جنون‌آمیزترین شهوترانی‌ها و خوش‌گذرانی‌ها؛ شریک جرم هر نوع قابل‌تصوری از فساد و مثل اربابشان فاسد و منحرف و یا، باز هم مثل بسیاری از اربابانشان، و حتی زودتر از آنها، عمیقاً دلزده از این همه تباهی و انحراف، و سرشار از اشتیاق به یک زندگی نوین، پاک و متعالی.

در کنار همه این‌ها، جماعت‌های صدها هزار نفره شهروندان آزاد و برده‌های آزاد شده، بقایای پرشمار (اما به تنگدستی‌کشانده شده) دهقانان، کشاورزان تهیدست شده خوش‌نشین و اجاره‌نشین، باربران و صنعتگران بینیوی شهری، و بالاخره لمین‌پرولتاریای شهری، با همان غرور و حقوق شهروندان آزاد و با این همه از نظر اقتصادی زاید، بی‌خانمان و سربار جامعه وجود داشت.

فقر شدید توده ها و خوشگذرانی ها و ریخت و پاشهای بی حد و حدود اشرافیت برده دار، کینه و نفرت طبقاتی را به نحو بی سابقه ای دامن زده بود. اما، درست عکس امروز، جامعه نه از قبل پرولتاریا که پرولتاریا از قبل جامعه زندگی می کرد. برای پرولتاریای کنونی نبرد طبقاتی هدفی روشن دارد و این هدف چیزی جز کنترل تولید اجتماعی نیست. مساله این است که چه کسی تولید را کنترل کند: صاحبان وسایل تولید یا صاحبان نیروی کار؟ نبرد طبقاتی در جهان کنونی ما کوششی است برای دگرگون کردن شیوه تولید، کوششی است برای جانشین کردن شیوه تولید موجود با شیوه تولیدی برتر.

لمپن پرولتاریای کهن چنین هدفی را مد نظر نداشت. کار نمی کرد و نمی خواست کار کند. نهایت خواستش بر خوردار شدن از سهمی از لذات مترتب بر ثروت بود، دگرگون کردن توزیع وسایل لذت بردن بود، نه دگرگون کردن توزیع وسایل تولید؛ می خواست که ثروتمندان را غارت کند، نمی خواست که شیوه تولید را دگرگون کند.

به این ترتیب در امپراتوری روم تضادهای طبقاتی عظیم، کینه طبقاتی عمیق و مبارزات طبقاتی گسترده ای در جریان بود؛ اشتیاقی بی پایان برای رسیدن به یک زندگی بهتر، برای پشت سر گذاشتن سازمان موجود اجتماعی وجود داشت؛ اما کوششی برای مستقر کردن شیوه تولید نوین و برتری در میان نبود.

شرایط فکری و معنوی لازم برای چنین جنبشی هنوز وجود نداشت. طبقه ای که دانش، نیرو و پشت کار، لذت بردن از کار و از خودگذشتگی لازم برای پی افکندن یک شیوه تولید نوین را داشته باشد وجود نداشت. گذشته از این، شرایط مادی لازم برای پاکرفتن چنین تفکری، در میان نبود.

دیدیم که اقتصاد برده داری، نه تنها نشانگر پیشرفتی فنی نبود بلکه گامی به عقب نیز بود. نه تنها اربابان را ناتوان از کار کردن کرد و تعداد کارگران غیر مولد را در جامعه افزایش داد، بلکه باروری کار کارگران مولد را هم کاهش داد و، به استثنای حوزه تولید برخی کالاهای تجملی، مانع پیشرفت فنی در سطح جامعه نیز شد. اگر شیوه نوین تولید برده داری را با شیوه تولید دهقانی آزاد، که آن را از میان برداشت، مقایسه کنیم باید آن را گامی به عقب دانست نه به جلو. از همین رومردم به این نتیجه رسیدند که دوران گذشته بهتر بوده است، که گذشته عصری طلائی بوده است، و وضعیت هر نسل بدتر از نسل پیش خواهد بود. هنگامی که اصلاح وضع موجود مطرح می شد، تنها هدفی که به میان می آمد بازگشت به گذشته بود و استقرار مجدد اقتصاد دهقانی آزاد، که برده داری آن را مضمحل کرده بود. اقتصاد برده داری بن بست بود که تنها راه خروج از آن بازگشت به اقتصاد دهقانی بود. اما جامعه روم باستان توانایی چنین کاری را نداشت، زیرا دهقانان آزاد از میان رفته بودند. باید مهاجرتهای وسیع دهقانان آزاد از ملیت های مختلف به روم صورت می گرفت تا بقایای فرهنگی که امپراتوری روم آن را بنیان گذاشته بود، برچیده شود و جامعه بتواند بر مبنای بازگشت به گذشته توسعه نوین خود را در پیش گیرد.

اقتصاد برده داری کهن، مثل هر شیوه تولید تضاد آمیز دیگری، گور کن خود بود. امپراتوری روم جامعه ای بود مبتنی بر جنگ. تنها جنگ های پیروزمندانه مداوم، به انقیاد کشاندن مداوم ملت های جدید و گسترش بخشیدن بی وقفه قلمرو امپراتوری روم بود که می توانست انبوه برده های ارزان قیمت، مواد خام و باج و خراجی که امپراتوری انگل صفت روم را سرپا نگه می داشت، در دسترس آن بگذارد.

اما بدون داشتن سرباز نمی توان جنگ کرد و دهقانان بهترین مصالح برای ساختن سربازانند. دهقان که به کار طاقت فرسا در سرمای سخت زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان عادت دارد بهتر از همه می تواند سختی کار نظامی را تحمل کند. هنگامی که دهقانان از میان رفتند، امپراتوری دیگر توانایی سربازگیری نداشت و ارتش امپراتوری روم بی سرباز مانده بود. ارتش امپراتوری ناچار بود که بیش از پیش صفوف خود را با وحشیان مزدور از سرزمینهای فتح شده و حتی از عناصری از میان دشمنان خود پر کند.

در نتیجه تعداد سربازان مدام رو به کاهش بود و استخدام سرباز پر هزینه تر و پر هزینه تر می شد، و به همین دلیل جامعه روم صلح دوست تر و صلح دوست تر می شد. اکنون هم و غم امپراتوری دیگر نه وسعت بخشیدن به قلمرو خود که محافظت از مرزهای موجود بود. درست در دوران زندگی عیسی، در زمان فرمانروایی تیبریوس، تهاجم روم دچار مکث می شود. از این نقطه به بعد دلشوره امپراتوری روم دفع مهاجمانی است که یکریز بر آن می تازند. فرمانروایان روم به زودی مجبور شدند، که به جای تهاجم به قلمروهای وحشیان، در مقابل آنها عقب نشینی کنند و یا به آنها باج سیل بدهند و دلشان را به دست بیاورند. به این ترتیب در نخستین قرن از میلاد مسیح سیل برده ارزان، که به سوی امپراتوری جاری بود به سرعت پایان یافت و رومی ها مجبور شدند که بیش از پیش به برده زایی متکی شوند.

اما برده زدایی بسیار پرخرج بود و نمی شد اقتصاد کشتزارهای بزرگ را با برده های خانه زاد چرخاند. استفاده از برده ها در مزارع کاهش یافت و معادن هم کم کم از رونق افتادند زیرا بدون استفاده از برده های ارزانی که از طریق جنگ به دست می آمدند، معادن دیگر سود آور نبودند. سقوط اقتصاد برده داری به احیاء اقتصاد دهقانی نینجامید زیرا نه نظام مالکیت کلان و نه ضعف شدید دهقانان آزاد، اجازه آن را نمی داد. صاحبان کشتزارهای بزرگ تمایلی به دست کشیدن از مالکیت خود نداشتند. آنها صرفاً از دامنه عملیات خود کاستند و بخشی از زمین های خود را تبدیل به مزارع کوچک کردند. سپس این مزارع کوچک را به دهقانان اجاره نشینی که کولونی خوانده می شدند اجاره می دادند، مشروط بر این که دهقان اجاره نشین بخشی از نیروی کار خود را در اختیار مالک زمین بگذارد. این سرچشمه نظام

کشت و کاری بود که زمینداران بزرگ در دوران فنودالیسم به آن روی آور شدند و آن را در مقیاسی هر چه وسیع تر به کار گرفتند.

نیروی کاری که کولونی ها از میان آنها به کار گرفته می شدند بخشاً برده های روستا و دهقانان تهیدست بودند و بخشاً پرولترها، صنعتگران آزاد و برده هایی از شهرهای بزرگ. این برده ها دیگر، به علت بی رونق شدن کار معدن ها و کشتزارهای بزرگ و در نتیجه متوقف شدن ریخت و پاش های اربابان برده دار، نمی توانستند در آنجا امرار معاش کنند.

اما این شیوه جدید تولید نیز نمی توانست از اضمحلال اقتصاد مبتنی بر برده داری دوری جوید. این شیوه نیز از نظر فنی نسبت به کشاورزی مبتنی بر برزگران آزاد پایین تر و مانعی بر سر راه توسعه بیشتر اجتماعی بود. کاری که کولونوس (دهقان اجاره نشین) می بایست در زمین اربابی انجام دهد کار اجباری بود که با همان بی میلی، و با همان بی دقتی برده ها در مورد ابزار کار و دام ها صورت می گرفت. دهقان قطعه زمینی از آن خود داشت اما این قطعه زمین چنان کوچک بود که تنها بخور و نمیری از آن عاید او می شد.

با کاهش مازاد کشتزارهای بزرگ و از رونق افتادن معادن، ولخرجی ها و تجمل پرستی برده داران نیز رو به کاهش نهاد و بازار صنایع شهری که کالاهای تجملی تولید می کردند و بخش عمده صنعت را در امپراتوری روم تشکیل می دادند دچار کساد باز هم بیشتری شد و جمعیت شاغل در آنها کاهش یافت.

زمینی که ارباب ها در اختیار اجاره نشین ها می گذاشتند به قدری کوچک بود که نمی توانست معاش یک خانوار بزرگ را تأمین کند. فقر و گرسنگی بر خانواده دهقانان اجاره دار فشار می آورد و جمعیت روستاها را، نیز کاهش می داد. این کاهش به خصوص در ایتالیا و به ویژه در شهر روم از همه جا شدیدتر بود. جمعیت روم که در زمان اگوستوس حدود یک میلیون نفر بود در زمان سه وری (حدود ۲۲۰ میلادی) به ششصد هزار نفر کاهش یافت. این کاهش در دوره های بعد شدت باز هم بیشتری یافت. زمین های زراعتی کشت نشده، خانه های متروک، روستاها و شهرهای کم جمعیت و گاه متروک. حتی خود روم، نیز، کم کم به صورت شهری متروک در می آمد.

باروری زمین نیز رو به کاهش گذاشت. رسیدگی نکردن به دام ها و زمین های مزروعی از ویژگی اقتصاد مبتنی بر برده داری است. بدون کود دادن و شخم عمقی فقط زمین های بسیار مرغوب می توانند بازدهی توأم با سودآوری داشته باشند. و مرغوبیت چنین زمین هایی نیز در صورت عدم رسیدگی مدام کاهش می یابد. این یکی از پدیده های همه گیر در امپراتوری روم و یکی از علل حرص زدن مالکان برده دار برای زمین خواری و تسخیر سرزمین های جدید بود که تنها از طریق جنگ امکان پذیر می شد.

چیزی مشابه همین پدیده را می توان در امریکا در قرن نوزدهم مشاهده کرد: در ایالات جنوبی امریکا که اقتصاد مبتنی بر برده داری بر آن حاکم بود، به زمین ها کود داده نمی شد و از همین رو به سرعت بی رمق و نابارور می شد. در عین حال استفاده از کار برده ها تنها در زمین های بسیار مرغوب سودآور بود. اقتصاد برده داری تنها با گسترش یافتن به سوی غرب، می توانست دوام بیاورد، زیرا فقط در غرب امریکا بود که زمینهای جدید وجود داشت و تنها با زیر کشت بردن زمینهای جدید و ترک زمین های زراعتی قبلی بود، که کشاورزی مبتنی بر برده داری می توانست دوام بیاورد.

فرسوده گی خاک و کمبود روز افزون نیروی کار، همراه با استفاده غیر عقلایی از نیروی کار موجود، نمی توانست نتیجه دیگری جز کاهش پیوسته محصول را به دنبال داشته باشد.

در عین حال توانایی کشور برای خرید مواد غذایی از خارج، دائماً رو به کاهش بود. طلا و نقره کم یاب تر و کم یاب تر می شدند. زیرا، همان طور که دیدیم، معادن از نیروی کار بی بهره بودند و طلا و نقره موجود یا صرف پرداخت دستمزد نظامیان مزدور غیر رومی می شد که آن را باخود به کشورشان می بردند و یا به عنوان باج های کلان به همسایه گان خطرناکی داده می شد که مترصد حمله و هجوم بود، شمار ارتشیان مدام در حال افزایش بود. و اما با توجه به میزان و سطح توسعه تکنولوژی، و کم جمعیت بودن امپراتوری روم، میزان مازاد بسیار ناچیز بود. کل جمعیت امپراتوری روم در زمان اگوستوس را چیزی در حدود ۵۵ میلیون، برآورد می کنند. کل جمعیت ایتالیا در آن زمان تنها ۶ میلیون نفر بود. می توان به راحتی در یافت که مخارج نگهداری از چنان ارتش عظیمی از مزدوران، چه بارگرانی بر دوش مردم بوده است. و در حالی که جمعیت دائماً تقلیل می یافت و فقیرتر و فقیرتر می شد، بار میلیتاریسم روز به روز بر دوش آنها سنگین تر می شد.

این دو علت داشت که خود سقوط اقتصادی را کامل می کرد.

دولت دو پایه اصلی داشت: نهاد ارتش و بنای عمومی. اگر می خواست برای یکی بیشتر خرج کند بی آن که مالیات ها را افزایش دهد می بایست آن دیگری را به فراموشی می سپرد. و این درست همان چیزی است که اتفاق افتاد. زمانی که دولت ثروتمند بود بناهای عظیم مذهبی، اقتصادی، بهداشتی (شبکه های عظیم آبرسانی و فاضلاب)، و آثار و ابنیه سیاسی، فرهنگی و تجملی و شبکه عظیم راه ها را بنا می کرد. با کاهش یافتن توان مالی دولت امپراتوری روم، فرمانروایان به جای این که بر میلیتاریسم افسار بزنند و آن را محدود کنند این بناهای عمومی را به فراموشی سپردند و ترجیح دادند که شاهد ویرانی آنها باشند.

نه تنها آثار هنری نابود شدند بلکه بناهای عمومی هم، که در خدمت بهداشت و تجارت بودند، راه ها و آبراه ها نیز به نابودی کشیده شدند. این تباهی که محصول افول اقتصادی بود به نوبه خود این افول را سرعت بخشید.

بار سنگین نظامی به رغم همه این ها به صورت غیر قابل تحملی افزایش یافت و نابودی همگانی را کامل کرد. باری که بر گرده مردم بود- مالیات های جنسی، بیگاری، مالیات های پولی- افزایش یافت در حالی که جمعیت و ثروت کشور در حال کاهش بود. باری که حکومت بر گرده تک تک افراد می گذاشت روز به روز سنگین تر می شد. سنگینی این بار بیش از همه بر گرده کولونی ها (اجاره نشین ها) ی بینوا بود. سایر طبقات اجتماعی نیز زیر بار این ستم بودند اما نه به سختی کولونی ها. وحشیانی که امپراطوری را مورد تاخت و تاز قرار می دادند به غارتگری دولت روم نبودند و رحم و انصاف بیشتری داشتند. از هم پاشیدن عمومی جامعه دیری بود که آغاز شده بود: بی میلی و ناتوانی فزاینده تک تک افراد جامعه برای انجام کوچک ترین کاری، که شدیداً هم مورد نیاز عموم مردم باشد. کارهای که زمانی رسم و ضرورت اقتصادی آن ها را تنظیم می کرد، اکنون باید از طرف دولت به زور تحمیل می شد. قوانین بیش از پیش جنبه زور و اجبار پیدا می کردند. برخی از این قوانین دهقانان را مقید به زمین می کردند، برخی زمین داران را مجبور به شرکت در حکومت های شهری، که بیشتر به معنی وصول مالیات ها برای دولت بود، و برخی دیگر اصناف را ناگزیر از متشکل شدن در اتحادیه ها و ارائه خدمات و کالاهای خود به قیمت های ثابت می کردند. بوروکراسی دولتی که وظیفه تحمیل کردن این قوانین زورکی را بر عهده داشت روز به روز گسترده تر می شد.

به این ترتیب ارتش و بوروکراسی، یعنی قدرت دولت، نه تنها با توده های استعمار شده، که حتی با استعمارگران نیز، در تضاد هر چه بیشتری قرار گرفت. دولت حتی برای استعمارگران نیز دیگر از نیرویی محافظت کننده و پرستاری کننده بیش از پیش به نیرویی غارت گر و نابود کننده تبدیل می شد. دشمنی با دولت افزایش و شدت یافت به طوری که حتی فرمانروایی وحشی ها نیز راه نجاتی دانسته می شد. وحشیان دهقانان را آزاد بودند که ساکنان در مرزهای امپراتوری روم در مقیاسی روز افزون نزد آنها می گریختند، چرا که آنها را نجات دهنده هایی از نظام حاکم بر دولت و جامعه می دانستند و از آنها دعوت می کردند و با آغوش باز به استقبال آنها می رفتند.

مهاجرت های بزرگ، غرق شدن امپراتوری روم توسط امواج ژرمن های وحشی به معنی نابود شدن زود هنگام فرهنگ عالی و شکوفا نبود، بلکه به معنی اتمام از هم پاشیدن تمدنی در حال مرگ و تشکیل مبانی لازم برای یک ارتقاء نوین تمدن بود. شک نیست که این امر به کندی و ناپیوسته در طی قرن ها صورت گرفت.

مسیحیت در طی چهار قرن از پایه گذاری قدرت امپراتوری توسط اگوستوس تا حمله وحشیان شکل گرفت. در دوره ای که با عظیم ترین درخششی که دنیای باستان به خود دیده، با عظیم ترین و سرمست کننده ترین تمرکز ثروت در دست عده ای معدود؛ و با گسترده ترین تمرکز سیه روزی برای برده ها، دهقانان، صنعتگران و لمپن پرولتاریای خانه خراب شده؛ با زمخت ترین تضادهای طبقاتی و شدیدترین کینه طبقاتی - و پایان یافتن آن با به فقر و یأس کامل کشیده شدن تمامی جامعه مقارن است.

تمامی اینها نشانه های خود را بر مسیحیت به جا گذاشته اند. اما این در عین حال نشان دهنده آثاری از تأثیرهای دیگر نیز هست؛ تأثیر عواملی که از زندگی اجتماعی و سیاسی سرچشمه گرفته و در خاک شیوه تولیدی که در بالا توصیف کردیم رشد کرده و مهر خورا بر مسیحیت کوبیده اند.